

اخلاق مذهبی

(۱)

کلمات قصار عذوی



تالیف

پیر حجاب آقا شیخ محمد علی طهرانی

از برای بدارین مریضه

خصوصاً بکتابخانه خانوادگی

از جنبه شعر العمار (بران)

من طبع یا تقدیم می شود

۱۰۰۰

بفراغ بهاری سال ۱۳۳۰

طبعه شعر

چاپی اهدائی

سرود

۷۶

تبت ۱۲۸۱.۴
۵۷۱
۲

کتابخانه مخصوصی
غلامحسین - سرود

دوره اول
اخلاق مذهبی

یا همان
تالیف جناب

ابوسعبد محمد علی طهرانی

۷۶۰ در کتابخانه علمیه

مصدق

بفروش میرسد حق طبع و تعلیه محفوظ

طبع اول

جمادی الاوولی ۱۲۳۰

جلو خان شمس لهاره کتابخانه علمیه مصدق



۳۱

باب مقدم

۱۸۶

چه نویسیم گفت آیات کتاب مجید را عفت و شرف بیش از آنست که
چنین جا بیار و آبا باشد نوشتن که بر در کار سوده کرد و خلاصین
گذرید و اگر بضرورت چیزی باید نوشت این دو بیت کافی است

| | |
|--------------------|------------------------|
| و که هرگاه بنده در | بیدیدی بپوشش شدی آن |
| گذرای دوست تا بوقت | ببره بپوشی میدار گل سن |

حکایت

پارسانی بر یکی از خداوندان نعمت گذر کردید که بنده را دست و
پای استوار بسته عقوبت همی کند گفت ای پسر خدای عزوجل همچو تو
مخلوقی را اسیر حکم تو کردانیده و ترا بر روی فضیلت داده شکر نعمت
بجای آور و چندین جفا بروی روا مدار مبادا که فردای قیامت از تو
بپاشد و نرم مشنوی ساری بر

| | |
|------------------------|-------------------------|
| بر بنده مگر خشم بسیار | چو رش مکن و دلش ساریا |
| اورا تو بنده درم خریدی | آخره اهدرت آفریدی |
| آنحکم عجز در خشم بپای | است از تو بزرگتر خداوند |
| از او ارسلان دروغ | فرمانده خود مگر فراموش |

چابی | اهدائی
۷۶۰ | سرود

کتاب اول

اخلاق مذہبی

بسم الله الرحمن الرحيم
 وبعد اخذ الصلوة چون در این ایام فرخنده در تمام
 مدارس جدید یک کلاس مخصوص از برای تعلیم
 اخلاق معین نموده اند بلکه موافق پروگرام در تمام
 کلاسها حتی الامکان باید کوشش در توبه و کار
 نکات علم اخلاقی را نمود تا تربیت بدان روش
 یابند و بهترین اخلاقی که شایسته تعلیم است همانا
 اخلاقی است که از قانین دین و اولیای سعادت

و آئین جاری رسیده است لهذا یکی از موسسین مدارس
 جدید از این بنده محمد علی ابن محمد حسن طهرانی خواست
 جمع و تالیف مختصری از کلمات قصار در بار رسیده
 العالمین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب نمودند مختص
 اعمال امر و خدمت بعالم معارف این مختصر را جمع
 نموده و نام آنرا اخلاق مذہبی گذاشته و از خداوند
 توفیق میطلبیم که دوره دوم و سوم را نیز به همین
 طریق جمع و تالیف نمایم فانه خیر معین

درس اول

(۱) الذِّبْنَ بِجَلِّ (۲) الذِّبْنَ أَنْذِلْ (۳) الذِّبْنَ أَمْدُ

(۴) الْأَخِرَةَ أَبَدُ (۵) الْعِلْمُ يُجِدُّ (۶) الْحِكْمَةُ تَبْرُكُ

(۷) الْعَدْلُ عَزِيزٌ (۸) الْجَوْرُ عَوْتُ (۹) السُّخَاءُ سَجِيَّةٌ

(۱۰) الْعَفْوُ دَرَسٌ مَرَوٌّ فَضِيلَةٌ

(۱) الْكُفْرُ بَضَاعَةٌ (۲) النَّوَازِضُ بَضَاعَةٌ (۳) النَّوَاضِعُ بَرَفَعٌ

(۴) التَّكْبَرُ بَضَعٌ (۵) الْعَقْلُ زَيْنٌ (۶) الْحَجْوُ شَيْنٌ

(۷) الصِّدْقُ أَمَانٌ (۸) الْكَيْدُ خِيَانَةٌ (۹) الْأَنْصَافُ رَأْفَةٌ

(۱۰) الشَّرُّ دَرَسٌ بِيَمٍ وَفَاحَةٌ

(۱) الْجَوْدُ رِبَاسَةٌ (۲) الْمَلِكُ سِيَّاسَةٌ (۳) الْفِكْرُ هَبْدِي

(۴) الشَّهْوَةُ نَغْمِي (۵) اللَّذَّةُ نَهْيِي (۶) الْفَنَاعَةُ نَغْمِي

بنام خداوند بخشنده مهربان درس اول

(۱) دین داری آدمی را بزرگ میگرداند ^{<۱>} حبت و بنا آدمی را خوار میدارد ^{<۲>} زندگی نیازمندی است ^{<۳>}

زندگی آخرت پابنده است ^{<۴>} دانش آدمی را سرفراز میدارد ^{<۵>} علم و حکم را تنهای خلق است ^{<۶>}

عدالت و پندیر است ^{<۷>} جو رستم را آدمی دشمن میدارد ^{<۸>} عفو در مورد آموخته است ^{<۹>}

سخاوت ^{<۱۰>} در سبب است ^{<۱۱>} از صفات پندیده است ^{<۱۲>}

بیداری در امور سرمدی حیات است ^{<۱۳>} سستی در امور قیام عمرات ^{<۱۴>} فروتنی آدمی را بزرگ میدارد ^{<۱۵>}

بزرگ نشی انسان پارت میگرداند ^{<۱۶>} عقل آرایش مرد است ^{<۱۷>} ابلهگی شک آدمی است ^{<۱۸>}

راستی موجب ایمنان است ^{<۱۹>} دروغ خیانت است ^{<۲۰>} انصاف موجب ایمنان است ^{<۲۱>}

دین ^{<۲۲>} در سبب است ^{<۲۳>} حیثانی است ^{<۲۴>}

بخشنش بزرگی آورد ^{<۲۵>} پادشاهی پادشاه را درون برتر است ^{<۲۶>} فکر را بنام است ^{<۲۷>}

شوت موجب غم است ^{<۲۸>} لذت انسان را بازی میدهد ^{<۲۹>} قناعت تو را بگری کند ^{<۳۰>}

٤٦
١٠ الغِنَاءُ بِطَعْنِي (١) الْفَقْرُ بِنَبِي (٢) الْكُدُ بِنَبِي (٣)
١١ الْحَمْدُ كَرَسُ جِهَانِمُ بَرْدِي

١٢ الْعِلْمُ بِالْفَهْمِ (١) النَّدِيرُ بِالرَّايِ (٢) الظُّفْرُ بِالْجَحْمِ (٣)
١٣ الْكُفْرُ بِالْجَارِ (٤) الْمَكَارِمُ بِالْمَكَا (٥) الْعَجَبُ هَلَاكُ (٦)
١٤ الرِّبَا إِشْرَاكُ (١) الْجَهْلُ قَمُونُ (٢) التَّوَانِي قَوْنُ (٣)
١٥ الْبَاسُ دَمْسُ نَجْمِ حُرُّ

١٦ الْمُضَيَّفُ كَبِيرُ (١) الظَّالِمُ لَيْمُ (٢) الصَّبْرُ مِلَاكُ (٣)
١٧ الْجَمْعُ هَلَاكُ (٤) الرِّضَا غِنَاءُ (٥) السَّخَا غِنَاءُ (٦)
١٨ التَّوَكُّلُ كِبَايَةُ (١) التَّوْفِيُّ عَيْنَابَةُ (٢) الدِّبْنُ رِقُّ (٣)
١٩ الْقَضَاءُ دَمْسُ شِشْمُ عِنُقُ

٢٠ الْمَعْرُوفُ حَسْبُ (١) الْمَوْدَةُ نَسْبُ (٢) الصَّمْتُ وَفَا (٣)
٢١ الْهَدْرُ عَارُ (٤) الطَّاعَةُ تَجِي (٥) الْمَعْصِيَةُ نَدِي (٦)

٤٧
توانگری گرش میازد نه تو میوانی فراوشی میاورد

١٠ بیسی در چس حرام
پژمرده میدارد
١١ دانش یافتن است تدبیر برای و فکر است
١٢ دوراندیشی تجربه و آزمایش بزرگ شدن برنج مکن است
١٣ ظاهر سازی شرک بخداست نادانی موجب فناست
١٤ یاس موجب آزادی و راستی است

١٥ دادگر با انصاف زرک است تم کننده است غفلت و خوار است
١٦ جوع و بصری موجب هلاک است رضای مانع واقع شود در این دنیا
١٧ اعتماد بخدا اسباب پاکی است توفیق نوبت زرکی است
١٨ خشم رنج بزرگی است

١٩ حساب آدمی احسان نیست نسبت آدمی دوستی با خلق خداست
٢٠ برزه گوئی از بی ناموست بندگی خدا انسان انجام میدهد
٢١ نافرومانی خدا آدمی را میکشد

(۷) الْجَبِينُ أَفْوَهُ (۸) الْعَجْرُ سَخَافَةٌ (۹) الصَّبْرُ مَرْفَعَةٌ

(۱۰) الْجَزَعُ دَرَسٌ مَعْتَمِدٌ مَنفِصَةٌ

(۱) الْخَطَاءُ مَلَامَةٌ (۲) الْعَجْرُ نَدَامَةٌ (۳) الْخَبْرُ بَصْحَرَةٌ

(۴) الْجَبَلُ مَذْمُومٌ (۵) الْخَاذِمُ بَقِظَانٌ (۶) الْغَاوِلُ رَسَنٌ

(۷) الْمَكْرُ لَوْمٌ (۸) الْخَدِيعَةُ شَوْمٌ (۹) الْأَيْتَانُ فَضِيلَةٌ

(۱۰) الْأَخْتِكَارُ دَرَسٌ هَشِيمٌ رَذِيلَةٌ

(۱) الْوَرَعُ جَنَّةٌ (۲) الطَّعْمُ مَجْنَةٌ (۳) الْعِلْمُ دَلِيلٌ

(۴) الْجَبَابِغَةُ جَبِيلٌ (۵) الْأَمْنُ اغْتِرَارٌ (۶) الْخَوْفُ اسْتِظْهَارٌ

(۷) الْأَفْرَارُ اغْتِرَارٌ (۸) الْأَنْكَارُ اضْطِرَارٌ (۹) الْأَكْبَارُ اضْجَارٌ

(۱۰) الْمَشَاوَرَةُ دَرَسٌ ظَهْمٌ اسْتِظْهَارٌ

(۱) الْعِلْمُ حَبَابَةٌ (۲) الْإِيمَانُ نَجَاءٌ (۳) الْمَحْسَنُ مَعَانٌ

(۴) الْمَسِيئَةُ مَهَانٌ (۵) الْعَقْلُ ضَلَالَةٌ (۶) الْغِرَّةُ جَهْلٌ

بلی و قوت است ^(۸) عجز کسار ازستی بسته و شرفی است ^(۹) صبر آدمی را بلند سازد ^(۱۰)

ناشکیبانی ^(۱) در سبب مقصود ^(۲) موجب نقصان است ^(۳)

خطا و نادستی موجب سرزنش است ^(۴) شتاب در کار شایانی میآورد ^(۵) عجز و حشمت محمود است ^(۶)

بخیل همیشه مذموم است ^(۷) عاقبت ازین آگاه و پند آرا ^(۸) انسان خافل و بخت است ^(۹)

کرم موجب سرزنش است ^(۱۰) فریب دادن با فرقه است ^(۱) جو خوشش از بزرگی است ^(۲)

جمع کردن ^(۳) در سبب هشتم ^(۴) ارزاق از صفات است ^(۵)

پرهیزکاری حافظ انسان است ^(۶) طبع بی محل از بی مایه است ^(۷) دانش را بنامی انسان است ^(۸)

عیب از صفات پسندیده است ^(۹) کسی که خود را آسوده فرض کند ^(۱۰) ترس آدمی را در وسوسه نماید ^(۱)

اقرار بخناه عذر از گناه است ^(۲) انکار بصیحت امر در آن است ^(۳) پر گفتن از سنگ است ^(۴)

مسورت کردن ^(۵) در سبب نهم ^(۶) سبب پست گویی است ^(۷)

دست حقیقه زندگی است ^(۸) آیین رنج است ^(۹) نیکو کار یا در وارد ^(۱۰)

بد عمل سرزنش می بیند ^(۱) غصه از کراهی است ^(۲) فریب خوردن از نادانی است ^(۳)

الْأَمَلُ يُبْلِغُ (۱) الْبَغِيَّ بَصْرَهُ (۲) الْعَقْلُ شَفَاءُ (۳)
(۱) الْحَقُّ (۲) دَرَسَ دَرَسَهُمْ (۳) شَفَاءُ

(۱) الصِّدْقُ يُبْحِي (۲) الْكَذِبُ يَزِي (۳) الصَّبْرُ ظَفَرُ (۴)
(۴) الْعَجَلُ خَطَرُ (۵) الدُّنْيَا بِالْإِنْفَاءِ (۶) الْأَجْرُ بِالْإِنْخَاءِ

(۷) الْإِنْسَانُ بِعَقْلِهِ (۸) الْمَرْءُ بِهَيْبَتِهِ (۹) الْعِلْمُ بِالْعَمَلِ

(۱) الدُّنْيَا دَرَسَ يَأْتِرُهُمْ بِالْأَمَلِ
(۲) الْقَلْبُ خَازِنُ اللَّسَانِ (۳) اللِّسَانُ نَوْجَانُ الْجَنَانِ (۴) الْإِنْسَانُ عَبْدُ الْإِحْسَانِ

(۵) الصِّدْقُ أَخُو الْعَدْلِ (۶) اللَّهُمَّ فَرِّثْنَا بِالْجَهْلِ الْوَفَا نَوْمُ الصِّدْقِ
(۷) الْعَقْلُ رَسُولُ الْحَقِّ (۸) الْحَبَاءُ يَمْتَحُ الرِّزْقَ (۹) الْخَيْرُ صَطْبَةٌ لُغَبٌ

الْخَيْرُ خَيْرٌ (۱) دَرَسَ دَرَسَهُمْ مِنْ الْكَذِبِ

(۱) النَّاسُ عَادُوا مَا جَهِلُوا النَّاسُ خَيْرٌ مَا نَفَاوَنُوا (۲) الْوَفَاءُ سَجِيَّةُ الْكِرَامِ
(۳) الْعَدْوِيَّةُ اللَّسَامُ (۴) الْأَعْمَالُ نِيَامُ النَّبَا (۵) الصِّدْقُ أَفْضَلُ الْكُنْيَا

تازرو فریبی و ده سریشی پراگندگی آورد عقل شفا آدمی است (۱)

الطبعی **در س و هم** ^{بختی است}

راستی نجات میدهد دروغ در مملکت می اندازد شکبانی موجب نظر فرود است

عجله در کار موجب خطر است دنیا بخیر و بدون دست می آید آفت سزاوار ای در شکی

آدمی بقبل شناخته شود جوانمردی همت معلوم میکند علم با عمل مفید است

دنیا **در س با ز و هم** ^{بارز و دست میدهد}

دل یعنی دماغ خیزند در زبان آ زبان سیر و دل است انسان بنده حسان است

راستی برادر عدالت است کار سیوده شمره نادانی است دفاعم آغوش راستی است

عقل رسول باطنی خداست حیالمن روزی است حرص آدمی را تبیب می اندازد

کلی بستر **در س و و از و هم** ^{زود و حکمی است}
مردم و شنیدند آنچه را نمیدانند مردم در خوبی تفاوت دارند و فکر در دشمنان است
یوفانی کردار بدان است عمل سیوه قصداست و سیکری قدر انکار کردن است

عقل در سخن

+

+

(۱۲) البشراؤل البير (۱) الطمع ازل الشتر (۲) التواضع ثمرة العلم
 العلم (۱) **دست نپر مهم** فائدة الحليم
 (۱) الشخا بزرغ المحبة (۲) الشخ بکب استبه (۳) التواضع برفع الوضغ
 (۴) التکبر بضع الرفيع (۵) العناب جوه الوتر (۶) الهدى بجنب المحبة
 (۷) المواظبة جوه القلوب (۸) الذکر بحال المحب (۹) العاقل بالف مثله
 (۱۰) الجاهل بميل **دست چهارم** الى شيكاه
 (۱) الاقصاد بني الظليل (۲) الاسراف يعني الجربيل (۳) الحرص علامة الفقر
 (۴) الشرة داعية الشتر (۵) التجارب لا تنقضي (۶) الحرص لا يكفني
 (۷) العين برئد القلب (۸) الفكر ينزل اللب (۹) الحسد حبس الروح
 (۱۰) الهماز مذموم **دست پنجم** مجروح
 (۱) المال غيب الخواد (۲) المال سلوة الوارث (۳) الفبر خير من الفقر
 (۴) الماء مذر الشتر (۵) الحماة فائدة الفكرة (۶) العندج ما فتر

X

X

X

(۱۳) حسن شود فی اول شکرتی صلح اول شروافیت فرقی شمره و شمره (۱۳)
 دانش و معرفت **دست ششم** علم می آورد
 سخاوت تخم محبت و قلوبیکار بخل دشمن می تراشد فرقی بلند می کند متواضع را
 بزرگنشی کوچک میکند بزرگرا کوچک کردن محبت از بند میکند سخاوت دادن دوستی می آورد
 پند دل را زنده نماید یاد کردن دست مثل شبنم با او دشمنی با او نشسته می نشیند
 نادان بنادان **دست هفتم** میل می کند
 میازوی درخ را زیاد می کند زیاد روی مال یاد را با بود میازد حرص نون بی خیری است
 حرص شرواف را طلب کند تجربه نمتسا ندارد حرص رابع خرفانیت میکند
 چشم غیر دل است فکر عقل را روشن میدارد جسد زندان روح است
 بدگوی میشه **دست هشتم** کوه سید به دل رس است
 مال محل حوادث است مال آسایش و ارت است قبر بر از فقر و ناتوانی است
 سینه که تخم دشمنی نیگارد چاره نتیجه فکر است بنده آزاد است وقتی قناعت کند

X

(۱۴)
الْمَرْعُودُ مَا طَمَعَ (۱) الْمَرْعُودُ مَا جَهَلَ (۲) الْمَرْعُودُ مَا عَقَلَ (۳)
الشَّهْوَاظِرُ (۱۰) دَرَسْ شَانِزِ هُمَزِ الْأَعْدَاءِ

(۱۱) الْعَاقِلُ لَا يَتَجَدَّعُ (۲) الْجَاهِلُ لَا يَبْرُدُّعُ (۳) الْعَاقِلُ عَدُوُّ لَدَنِهِ (۴)
(۵) الْجَاهِلُ عَدُوُّ شَوْهَتِهِ (۶) الصُّنْبَابَةُ الْحَلِيمُ (۷) الْفَهْمُ آيَةُ الْعِلْمِ (۸)
(۹) الْبَحِيلُ خَائِزٌ لَوْرٍ (۱۰) الْمَخْذُورُ مَحْرُومٌ بِعَيْنِهِ (۱۱) الْعِلْمُ أَفْضَلُ شَرَفٍ

(۱۲) الْعَمَلُ دَرَسْ هِفْدَهْمُ أَكْبَلُ خَلِيفِ
(۱) الْجَهْلُ بِيْرُ الْقَدْرِ (۲) الْبَغْيُ بِيْرُ النِّعَمِ (۳) الدِّينُ أَوْفَى عِمَادِ

(۴) النُّقْوَى خَيْرُ زَادِ (۵) الْعَقْلُ بِصِيحِ الرَّقْمِ (۶) الْعَدْلُ بِصِيحِ الرَّبِّيَّةِ
(۷) الْعَاقِلُ مَنْ عَقَلَ لِيَأْتِ (۸) الْحَازِمُ مَنْ رِيَّ زَمَاءَهُ (۹) الرِّجَالُ يَفْقِدُ الْمَالَ
(۱۰) الْمَالُ مَا دَرَسْ هِفْدَهْمُ أَفَادَ الرِّجَالَ

(۱) الصِّبَاةُ أَوْلُ الرُّقْمِ (۲) الْعَيْقَةُ أَفْضَلُ النُّقْوَى (۳) الْجُودُ مِنْ كَرَمٍ لَطِيفَةٍ
(۴) الصُّبْرُ طَوْفُونَ الْفَجْبَعَةِ (۵) الْخَوْسِفُ فَاصِعٌ (۶) الْبَاطِلُ غُرُودُ خَادِعٍ

+

۱۸۱

X

X

(۷) از او بند است وقتی مع و وارد آدمی دشمن چیزی است که نماند آدمی دوست چیزی است که بماند (۱۵)
(۸) شونت آدمی بهترین در سنان آدمی است
(۹) عاقبت کمال نمی خورد جاهل از کردار خویش بر نمی گردد عاقل دشمن میدارد لذت نبرد
(۱۰) جاهل نماند شونت است سکوت علامت علم است یافتن علامت علم است
(۱۱) بخیل خزانده داروار است محکم از نعمت خویش محروم دانشمندی بهترین شرف است
(۱۲) عمل با علم بهترین یادگار است
(۱۳) نادانی قسم را می نماند ظلمت را تمام می کند این بهترین اساس زندگی است
(۱۴) پریمی کاری بهترین توست عقل فکر را روشن نماید عدل عالم را آسایش میدهد
(۱۵) عاقل کسی است که با نفع درازد بخت عاقت اندیشش عمود را باال میکند مرد عالم می آورد
(۱۶) مال همان نوازی مرده است صفت ترین صفای انرد است سخاوت از مال فطرتی است
(۱۷) نیکیانی در در آسان می راستی شکر است بزند راستی غروری در پدید

شونت آدمی بهترین در سنان آدمی است
عاقل دشمن میدارد لذت نبرد
جاهل نماند شونت است
سکوت علامت علم است
یافتن علامت علم است
بخیل خزانده داروار است
محکم از نعمت خویش محروم
دانشمندی بهترین شرف است

عمل با علم
بهترین یادگار است
نادانی قسم را می نماند
ظلمت را تمام می کند
این بهترین اساس زندگی است
پریمی کاری بهترین توست
عقل فکر را روشن نماید
عدل عالم را آسایش میدهد
عاقل کسی است که با نفع درازد
بخت عاقت اندیشش عمود را باال میکند
مرد عالم می آورد

مال
همان نوازی مرده است
صفت ترین صفای انرد است
سخاوت از مال فطرتی است
نیکیانی در در آسان می
راستی شکر است بزند
راستی غروری در پدید

الغذاء القلوب (۱) الخد رأس العيوب (۲) الشجاعه عز حاد

الخبين (۱) درس نوزدهم دل ظاهر

العاقيل يطلب الكمال (۱) الجاهل يطلب المال (۲) الهوى يترك العي

البلاء رد يفت الرخاء (۳) الذكر نور و رشد (۴) النسيان ظلمة و فقد

الإيمان برى من الخد (۵) الحزن هدم الجسد (۶) المنهج مخرج من الناس

الخبير (۱) درس بیستم عبداللطامع

الخبير نفيد الحكمة (۱) البطنة تجب الفطنة (۲) الانفراد راحة المنعبد

الفكر زهرة النقيض (۳) العقل حفظ الخازن (۴) الصديق نور الكاف

العدل قوام الرعيه (۵) الشريعة صلاح البريه (۶) العاده طبع ثان

العدل فضيلة (۱) درس بیست و یک السلطان

الخطيان البید (۱) الفكر هيد الى الرشيد (۲) المؤمن كئيب عاقل

الكافر فاجر جاهل (۳) الحق اقوى ظهير (۴) الباطل اضعف نصير

الضبر طون الفجعه (۵) الحق يصف صعب

کينسند بوج دلهاست صد بزرگترین عیبهاست نجاست برت

رستخیزین (۱) درس نوزدهم زنی است شکلا

خردمند کمال میخواهد نادان مال می خواهد آرزوی آغوش بر باد رفت

دیس هر زنجی گنجی است یاد پروردگار بر شنیدن کلام فراموشی حق پاک است

نومن جسد نیست اندوه از تن میگذرد راحت او به دست

حریص (۱) درس بیستم بنده طمع است

پر خوری دانش را فایده میکند سگم سیر عقل را از ادراک باز میدارد تنهایی اساس خرد است

فکر حرمی بر نیز کار است خرد مندی خط مجربات است دوست نزدیکی است

عدل حافظ جماع عیبت است امین صلاح جمعیت است عادت طبعی است

عدل از صفات (۱) درس بیست و یک نیک فرمان و ایمان است

خط زمان دست است فکر راه راست نشان میدهد نومن بوشمند و خردمند است

غیر نومن بهوش نادان درستی بهترین شیطان است نادانستی است

(۱۸)

(۱) التواضع ثمرة العلم (۲) الكظم ثمرة الحلم (۳) الحكمة داس الرئاسة
 الاحتمال **درس بیست و دوم** ذنب النبأ

(۴) العفو بوجوب الخذلان (۵) البذل بوجوب الحمد (۶) الجحیل ابدأ ذلیل

(۷) الحسوا ابدأ علیل (۸) الطیش بنبکة العیش (۹) اللوم بوجوب الغش

(۱۰) الظلم بوجوب النار (۱۱) البغی بوجوب الدمار (۱۲) التهن مع الرقی

النجاه مع **درس بیست و سیم** الصیدق

(۱۳) الاختمال بجل (۱۴) التقه بجلب الشر (۱۵) الغيبة اية المنافق

(۱۶) التهمة شبه الماوت (۱۷) الرقی بوقی الی التیم (۱۸) التلم ثمرة الحلم

(۱۹) الخبر لا یفتنه (۲۰) الشر یغاف علی ذنوبی (۲۱) الادب احسن سبب

المردة اجناب **درس بیست و چهارم** الدینة

(۲۲) المرء یخفی تحت لسانه (۲۳) الکفر من بد باخا (۲۴) الکتب باطن العلام

(۲۵) العلوف من هذه الادبا (۲۶) الحول لا شغاله (۲۷) الخائن لا وفاء له

(۲۸) الصبر صون جمعا (۲۹) سن

(۸)

تواریخ سوره و نشرات خوردن چشم میوه علم است هم بدین معنی بزرگی است

بروباری **درس بیست و دوم** آرایش تهری است

گذشت بزرگی آورد سخاوت ستایش آورد بخیل همیشه ذلیل است

مسود همیشه بیار است ناصبوری تکب میکند عشرا سرزنشیدن و لعن است

ظلم مجازات سخت آورد سرکشی بوجوب نکست است فرخندگی بازمی میدهد

رستگاری **درس بیست و سیم** راستی است

بروباری قدر آدمی بزرگ میکند احمق و نادانی بوجوب سر است بدگمن پشت سر طاعت است

سخن صنی صفتی این است زمی آشتی می آورد آشتی میوه برود باری است

خوبی همیشه باقی است بدی پاداشش را دور میگرداند اوب بترین اخلاق است

مروت و عقاب **درس بیست و چهارم** از احوال است

تار و نخ که در عب و بنفش معلوم کریم کسی است که حسان و کار کند کتاب نام و دانشندان است

علوم خردی دانشوران است مرض حسادت را دور نیست آدم خائن را دروغ نیست

(۲۲) آفة السباح الموت
 (۱) آفة الشرف الكبر (۲) آفة الذكاء المنكر (۳) آفة النخ الممن
 (۴) آفة الدين حرس و بکر سوء الظن
 (۵) آفة الملوك سوء الشرف (۶) آفة الوزراء سوء الشرف (۷) آفة العلماء حب الشرف
 (۸) آفة الرعماء ضعف الشرف (۹) آفة الفضلاء الطبع (۱۰) آفة العدل فله الورع
 (۱۱) آفة الشجاع ضاعة (۱۲) آفة الفؤاد ينضجها الرجز (۱۳) آفة الهيبه الميراج
 (۱۴) آفة الطلب حرس درو عدم النجاج
 (۱۵) آفة الملك ضعف الحكمة (۱۶) آفة العهود فله الرعايه (۱۷) آفة العامة العالم الفأ
 (۱۸) آفة العدل الظالم (۱۹) آفة العمران جور السلطان (۲۰) آفة القدرة منع الا
 (۲۱) آفة الوفاء العد (۲۲) آفة العزم قوت الاخر (۲۳) آفة الامانة النجا
 (۲۴) آفة الفقهاء حرس و سبم عدم الصبانه
 (۲۵) آفة الجود البند (۲۶) آفة المعاش سوء التدبير (۲۷) آفة الكلام الاطال
 (۲۸) آفة العمل البطاله (۲۹) آفة الخبر فربن سوء (۳۰) آفة الاقذار النجس

(۲۵) آفة شرف کبريات آفة زیر کی کرات آفة بخشش مرست
 (۱) آفة آیین درسی و حکم بدگمانی بخداست
 (۲) آفة پادشاهان سوء رفتار آفة وزراء بدی خلاق آفة علماء کبر است
 (۳) آفة فرمانروایان ضعف دریا آفة حکمرانان طمع است آفة در کاران کپی پیوست
 (۴) آفة شجاع عاقبت نیشد است آفة مرز و ضعیف مردن است آفة سکوه شوخی است
 (۵) آفة طلب نمودن درسی دوم رسیدن به سود است
 (۶) آفة مملکت ضعف پادشاه آفة میان مراعات نکردن آفة حق و نامانی معتد است
 (۷) آفة عدالت ظالم با قدرت است آفة عاقبت اندیش فوت است آفة وفاء کرات است
 (۸) آفة آبادی مملکت ظلم شاه است آفة توانایی منع احسان است آفة امانت خیانت است
 (۹) آفة مجتهدین درسی و سیم نگاه نداشتن در است
 (۱۰) آفة بخشش سوء صرف کردن است آفة بدگمانی بدی میراست آفة کلام طول دادن است
 (۱۱) آفة کارکنندگی است آفة فرمان نداشتن با بد است آفة توانایی ظلم کردن است

٢٦٥
٥) إِذَا عَطَيْتَ فَاشْكُرْ (١) إِذَا ابْتَلَيْتَ فَاصْبِرْ (٢) إِذَا عَاقَبْتَ فَاسْتَبِقْ (٣)

٦) إِذَا عَاقَبْتَ **دَرْسِ وَجْهَانِ** فَازْفُوقْ

١١) إِذَا أَحْبَبْتَ فَلَا تَكْثُرْ (٤) إِذَا أَبْغَضْتَ فَلَا تَفْخَرْ (٥) إِذَا ذَمَمْتَ فَاقْضِرْ (٦)

١٢) إِذَا مَدَحْتَ فَاحْتَضِرْ (٧) إِذَا وَعَدْتَ فَانْحِرْ (٨) إِذَا عَطَيْتَ فَابْرَحْ (٩)

١٣) إِذَا جَبَنْتَ فَاعْتَدِرْ (١٠) إِذَا جُنِيَ عَلَيْكَ فَانْحَفِرْ (١١) إِذَا وَكَيْتَ فَاعْدِلْ (١٢)

١٤) إِذَا رَنَيْتَ **دَرْسِ وَسْجِدِ** فَافْعَلْ

١٥) إِذَا أَسَمْتُمْ فَلَا تَخْنُ (١٣) إِذَا أَسَمْتُمْ فَلَا تَنْخَن (١٤) إِذَا نِمَّ الْعَقْلُ بَغْضِ الْكَلَامِ (١٥)

١٦) إِذَا حَلَلْتَ بِاللَّيْلِ فَاعْتَدِ بِالنَّهْيِ (١٦) إِذَا طَالَ الصَّجْدُ تَأَكَّدِ الْحَمْدَ (١٧) إِذَا كَثُرَ الْفِدَاءُ فَكُنْ بِاللَّيْلِ (١٨)

١٩) إِذَا زِدَ الْجُودَ نَفَى الصَّوَابِ (١٩) إِذَا قَلَّ الْخِطَابُ كَثُرَ الصَّوَابُ (٢٠) إِذَا نَزَلَ الْفِدَاءُ بَطُلَ الْكَلَامُ (٢١)

٢٢) إِذَا احْتَبَلْتَهُ **دَرْسِ وَسْشَمِ** عَبْدًا وَعَظْمًا لَيْسَ

٢٣) إِذَا فَدَى الرَّثْمَانَ سَأَلَ اللِّدَاءُ (٢٢) إِذَا نَسِيَ اللِّدَاءُ اضْطَهَدَ الْكَلَامُ (٢٣) إِذَا نَفَقَ الرَّقِيعُ نَوَّاحَ (٢٤)

٢٤) إِذَا نَفَقَ الرَّقِيعُ نَزَعَ (٢٥) إِذَا حَسَّنَ الْكَلَامَ لَطَفَ الصُّوَابُ (٢٦) إِذَا قَوِيَ الْإِيمَانُ كَثُرَ الْفِدَاءُ (٢٧)



٢٦٦
٥) إِذَا عَطَيْتَ فَاشْكُرْ (١) إِذَا ابْتَلَيْتَ فَاصْبِرْ (٢) إِذَا عَاقَبْتَ فَاسْتَبِقْ (٣)

٦) إِذَا عَاقَبْتَ **دَرْسِ سِيْ هِمَارِ** مَدَارِكْ

١١) إِذَا أَحْبَبْتَ فَلَا تَكْثُرْ (٤) إِذَا أَبْغَضْتَ فَلَا تَفْخَرْ (٥) إِذَا ذَمَمْتَ فَاقْضِرْ (٦)

١٢) إِذَا مَدَحْتَ فَاحْتَضِرْ (٧) إِذَا وَعَدْتَ فَانْحِرْ (٨) إِذَا عَطَيْتَ فَابْرَحْ (٩)

١٣) إِذَا جَبَنْتَ فَاعْتَدِرْ (١٠) إِذَا جُنِيَ عَلَيْكَ فَانْحَفِرْ (١١) إِذَا وَكَيْتَ فَاعْدِلْ (١٢)

١٤) إِذَا رَنَيْتَ **دَرْسِ سِيْ وَخَسَمِ** بَجَائِ آرْ

١٥) إِذَا أَسَمْتُمْ فَلَا تَخْنُ (١٣) إِذَا أَسَمْتُمْ فَلَا تَنْخَن (١٤) إِذَا نِمَّ الْعَقْلُ بَغْضِ الْكَلَامِ (١٥)

١٦) إِذَا حَلَلْتَ بِاللَّيْلِ فَاعْتَدِ بِالنَّهْيِ (١٦) إِذَا طَالَ الصَّجْدُ تَأَكَّدِ الْحَمْدَ (١٧) إِذَا كَثُرَ الْفِدَاءُ فَكُنْ بِاللَّيْلِ (١٨)

١٩) إِذَا زِدَ الْجُودَ نَفَى الصَّوَابِ (١٩) إِذَا قَلَّ الْخِطَابُ كَثُرَ الصَّوَابُ (٢٠) إِذَا نَزَلَ الْفِدَاءُ بَطُلَ الْكَلَامُ (٢١)

٢٢) إِذَا احْتَبَلْتَهُ **دَرْسِ سِيْ وَسْشَمِ** دُوسْتِ وَاوَرِيْدِيْدِ وَاوَرِيْدِيْدِ

٢٣) إِذَا فَدَى الرَّثْمَانَ سَأَلَ اللِّدَاءُ (٢٢) إِذَا نَسِيَ اللِّدَاءُ اضْطَهَدَ الْكَلَامُ (٢٣) إِذَا نَفَقَ الرَّقِيعُ نَوَّاحَ (٢٤)

٢٤) إِذَا نَفَقَ الرَّقِيعُ نَزَعَ (٢٥) إِذَا حَسَّنَ الْكَلَامَ لَطَفَ الصُّوَابُ (٢٦) إِذَا قَوِيَ الْإِيمَانُ كَثُرَ الْفِدَاءُ (٢٧)

١٠١
١٠٢
١٠٣
١٠٤
١٠٥
١٠٦
١٠٧
١٠٨
١٠٩
١١٠
١١١
١١٢
١١٣
١١٤
١١٥
١١٦
١١٧
١١٨
١١٩
١٢٠

١٠١ بِالرِّفْقِ مَحْسُنُ الصِّعَابِ (١) بِالنَّبَاتِ تَهْلُ الْأَنْبِيَاءُ (٢) بِالْكَذِبِ يَزِينُ هَلْ كَيْفًا
١٠٢ بِالْبَشَرِ تَشَانُ كَرَمٌ وَسُكْرٌ وَهَفْمٌ
١٠٣ بِالصِّحَةِ تَشْتَكِلُ اللَّذَّةُ (١) بِالزُّهْدِ تَمُرُ الْحِكْمَةُ (٢) بِالْعِلْمِ تَنْفَعُ الْمَعْرِجُ

١٠٤ بِالْحَوْ تَنْظُرُ الْمَخِجُ (١) بِالنَّبَاتِ تَهْلُ الطَّالِبُ (٢) بِالصَّبْرِ تَذُرُ الرِّغَابُ
١٠٥ بِالذَّمِّ تَنْدَعُ الْبَلَاءُ (١) بِمُحَرِّ الْأَفْعَالِ عَسَّ الْأَشْيَاءُ (٢) بِقَدْرِ اللَّذَّةِ يَكُونُ الْبَغْضُ

١٠٦ بِقَدْرِ الرُّودِ
١٠٧ بِبَلِيَّةِ الْجَانِبِ تَأْتِي النُّفُوسُ (١) بِالْإِقْبَالِ تَنْظُرُ النُّفُوسُ (٢) بِأَدْرِ الطَّاعَةِ تَنْعَدُ

١٠٨ بِأَدْرِ الْخَيْرِ تَنْتَدُ (١) بِبَيْسِ الْفَرِّينِ الْجَحْوُ (٢) بِبَيْسِ الْعَادَةِ الْفَضُولُ
١٠٩ بِبَيْسِ الْوَجْهِ الْوَفَا (١) بِبَيْسِ الشِّمَةِ الْإِنْجَا (٢) بِبَيْسِ الْفَرِّينِ الْعَدُوُّ

١١٠ بِبَيْسِ الْجَارِ
١١١ بِبَيْسِ السُّعْدِ الْإِسْبَادُ (١) بِاللَّادَةِ فَلَادَةُ الدِّينِ (٢) بِبَيْسِ الزَّادِ الْعَدَانُ عَلَى الْعِيَانِ

١١٢ بِبَيْسِ الْإِسْبَادِ الْإِسْبَادُ (١) بِاللَّادَةِ الْإِسْبَادُ (٢) بِبَيَانِ الرَّحْلِ نَبِيٌّ عَنِ جَارِ

١١٣ بِبَيَانِ الرَّحْلِ نَبِيٌّ عَنِ جَارِ

١١٤ بِبَيَانِ الرَّحْلِ نَبِيٌّ عَنِ جَارِ

١١٥ بِبَيَانِ الرَّحْلِ نَبِيٌّ عَنِ جَارِ

١١٦ بِبَيَانِ الرَّحْلِ نَبِيٌّ عَنِ جَارِ

١٠١
١٠٢
١٠٣
١٠٤
١٠٥
١٠٦
١٠٧
١٠٨
١٠٩
١١٠
١١١
١١٢
١١٣
١١٤
١١٥
١١٦
١١٧
١١٨
١١٩
١٢٠

١٠١ مَشْهُدَاتٌ بِدَارِ آسَانَ يَشُودُ سَبَابُ بِلَايَتِ سَهْلِ مَسْكَرٍ بِرَفْعِ مَنَاقِبِ غَوْزِ قَيْسِيَّةٍ (١)
١٠٢ اَصْلَاقٌ نَيْكٌ دَرَسِيٌّ وَهَفْمٌ بِمَحْضِ صَاحِبِ مَسْكَرٍ

١٠٣ لَذَّةٌ بِسَلَامَتِي كَامِلٌ مَشُودٌ وَنَشْرٌ بِرَهْرُكَارِي سَيُودٌ مِيدُودٌ كَجِبْشِ اسْتِ مَشُودٌ
١٠٤ صَاحِبٌ دَرَسِيٌّ قَوِيٌّ مَسْكَرٌ بِبِلَايَتِ مَطَالِبِ آسَانَ يَكْرُودُ بِسِكْكَانِي آرْزُودِيَّةٍ

١٠٥ بِدَعَا بِلَاوَعِ مِي شُودُ خُوبِي عَلِ اسْتِ بِسَاسِشِ آوَرُودِ نَيْسِ بِأَذَاوَرِ نَوْسِ خَوَافُودِ

١٠٦ بِمَعْدَارِ خُوشِي دَرَسِيٌّ وَهَفْمٌ نَاخُوشِي اسْتِ

١٠٧ بِجَلْقِ خُوشِ مَرُومِ نَيْسِ مَسْكَرٍ بِبِجْتِي بِسِشِ آدِ خُوشِ رَفْعِي شُودُ خَدَارِ الطَّاعَتِ كُنْ تَانَاكِي شُودِي

١٠٨ خُوبِي كُنْ تَانَاجَاتِ يَابِي شَخْصِ نَادَانِ بِدَمِ امْرَأَتِي اسْتِ فَضُولِي بِدَعَادَتِي اسْتِ

١٠٩ بِي شَرْمِي بِدَرُونِي اسْتِ اَصْرَارِ دَرْكَارِ بِدَرُونِي اسْتِ دَمَشْنِ بِدِصَاصِجِي اسْتِ

١١٠ بِبَسَايَةِ بَدِ دَرَسِيٌّ وَهَفْمٌ بِبَسَايَةِ اسْتِ

١١١ جَدَانِي اَدَاغَتِنِ مَرُومِ دَرَسِيَّةِ كَارِ بِدَطُوقِي اسْتِ طُوقِ قَرْمِشِ بِدَتُوشِي اسْتِ دَمَشْنِي نَاخُوشِي اسْتِ

١١٢ بِدَطُوسِي اسْتِ خُودَرَانِي دَرَسِيَّةِ بِبَلَاوِ آوِي زَبَانِ آو اسْتِ كَلَامِ مَرُودِ رُوقِ قَرْمِشِ نَبِيَّةِ

بذل العلم زكوة العلم (۱) بالعلم نذر رزق الخالم (۲) ناجر الله نوح

(۱) نوتل بطاعة درس چهل الله تخرج

(۲) نون معاصي الله تفلح (۲) يقال بالخبر تخرج (۳) تمام العبد يتعلم

(۴) تمام العمل استجابه (۵) تعلم تعلم (۶) نكرم نكرم

(۷) افضل مخدم (۱) واعلم نقتدر (۲) ناجر الملك عدله

(۱) تزكية الرجل درس چهل بكم عفته

(۲) تعجيل السراج تباح (۳) تعجيل الاستدراك اصلا (۴) ثمرة العقلية

(۵) ثمرة الدين الامانة (۶) ثمرة العقل لزوم الحق (۷) ثمرة الادب حسن الخلق

(۸) ثمرة القنوت ملامة (۹) ثمرة القنوت ندامة (۱۰) ثمرة العجب الخضا

(۱) ثمرة المراء درس چهل دوم الشنا

(۲) ثمرة الواضع المحبة (۳) ثمرة الكبر المسبة (۴) ثمرة الشك الخبرة

(۵) ثمرة الشجاعة العبرة ثمرة العمل التي كاضله (۶) ثمرة العمل الصالح كاضله

تدیر نمودن زکوة دانش است بدانش مدبر و باری معلوم شود باند اسرار و نوح سودی

طاعت خدای کن درس چهل تارست کار شوی

از معصی خدای و برین تارست کار شوی خال نیک بزین تارست کار کردی خ تحصیل علم عمل است

یکس عمل تمام آن است یا موز تا دانشند شوی خ کرامی و ارنا کرامی کردی

بخش تا خودم شوی دانشند تو تا پیشوا کردی افسر بادشاه عدالت

پاکیزگی کرد درس چهل و یکم عقل است

شایب آزاد کردن موجب نیکو شایب رسیدن مقصود موجب بیایست میوه نادانی را زنی و نیند

میوه دین داشتن امانت میوه خود مندی حق نگاه داشتن میوه ادب حسن خلق

میوه میوه هیچ کردن است میوه گفت کردن وقت شبانی است میوه خودی دشمنی مردم

میوه ستیزگی درس چهل دوم اندوه است

میوه فروتنی محمودت است میوه بگرمک است میوه شک سرگرفت

میوه شجاعت غیرت است میوه عمل بد است میوه کار خوب است

شَرَّةُ الْعَاقِلِ عَلَيْهِ وَعَمَلُهُ شَرَّةُ الْجَاهِلِ فِي مَالِهِ وَأَمَلُهُ جَلْبُوسُ الْخَيْرِ نَعِيمَةٌ
 جَلْبُوسُ الشَّرِّ **درس چهل و نهم** نَفْسَةٌ
 جَدِّ بِمَا يَجِدُ مُحَمَّدٌ جَالِي الْعُلَمَاءِ لَتَعَدَّ جَالِي الْعُلَمَاءِ تَرَدُّدًا جَلِيًّا
 جَالِي الْحَمَاءِ تَرَدُّدًا جَمَالُ الرَّجُلِ الْوَفَاءُ جَمَالُ الْحَجَرِ مَجْتَبِ الْعَادِ
 حُسْنُ الْبَشَرِ شَبْرٌ كُلُّ حُسْنِ الْخَلْقِ رَأْسٌ كُلُّ نَبِيٍّ حُسْنٌ أَضْبَرِ طَلِيعَةُ النَّصْرِ
 حُسْنُ الضَّرْبِ لَدَاكَ **درس چهل و نهم** كَلِمَةٌ
 حُبُّ النَّبِيِّ رَأْسٌ كُلِّ حُبِّ النَّبَاةِ رَأْسٌ كُلِّ بَلَدٍ حُبُّ الْمَالِ نَقِيدُ الْمَالِ
 حُدُّ اللِّسَانِ يَقْطَعُ الْأَجَلُ حُدُّ كُلِّ جَلْبُوسٍ يَطْوِي مَعَهُ دَنَا حُبُّ الْوَاهِبِ الْعَقْلُ
 حُبُّ الْبِئْسَانِ الْعَدْلُ حُبُّ الْعَيْلِمِ مَا نَفَعَ حُبُّ الْوَاعِظِ مَا رَدَعَ
 حُبُّ الْكَلَامِ **درس چهل و نهم** مَا لَا يَمْلَأُ دَلَّةً
 حُبُّ الْأَخِيَاءِ صِحَّةٌ حُبُّ الْبِرِّ مَا رَدَّ إِلَى الْأَخِيَارِ حُبُّ الْفَضْلِ النَّبِيمُ
 حُبُّ الْعِلْمِ التَّحَلُّ حُبُّ الصَّدَقَةِ أَحْفَا هَا حُبُّ الْهَيْمَةِ أَغْلَاهَا

شَرَّةُ خِرَدٍ مَسْدٌ وَعَمَلٌ وَعِلْمٌ شَرَّةُ نَادَانٍ دَرَمَالٌ وَارْتِزْوَمِي شَرَّةُ نَشِينِ خُبْرَتِ ۳۳
 بَمِ نَشِينِ **درس چهل و نهم** شَرَّةُ نَقَمَتِ ۱۰۵
 جَوْدُ كُنْزِ الرَّاحِمِ دَارِي تَسْوَدُ بَدِ نَشِينِ أَنْ نَشِينِ تَأَمَّلْ نَشِينِ بَدِ نَشِينِ أَنْ نَشِينِ تَأَمَّلْ نَشِينِ بَدِ نَشِينِ أَنْ نَشِينِ تَأَمَّلْ
 بَارِ بَارِ أَنْ نَشِينِ بَارِ دَرَمَالِ كَرِي جَمَالُ مَرْدٍ قَارٍ وَسَيَكُونِي أَوَا جَمَالُ رَاوَمِ وَجَمَالُ ۹
 نَوْشِ وَنَبِيٍّ مَهْتِ بَرِ زَادِ نَوْشِ نَقَمِ مَقْدَمِ بَرِ مَرْيُونِي نَشِينِ ۸۵
 مَبْرُوكِي **درس چهل و نهم** بَسْمَاءُ مَرَاتِ ۱۰۵
 دُوسْتِي نِيَامِدِ مَبْرُوكِي حَبِيبَاتِ نَشَا مَبْرُوكِي دُوسْتِي مَالِ عَاقِبَتِ رَقَا ۵
 بَهِرِي بَانِ قَطْعِ مَسْكَدِ مَرَامِي سَمَنِ مَرِجَلِي مَبْسُوطِ رَجِدِي بَهِرِي نَشِينِ شَانِ خُدَا عَمَلِ ۹
 بَهِرِي نِيَامَاتِ عَدْلِ نَوْشِينِ عَمِ اَعْلَى كُوشِ نِيكُوتَرِي نَبْدِ اَسَدِ شَرِّ نَشِينِ ۱۰۵
 بَهِرِي نَشِينِ نَشِينِ **درس چهل و نهم** كُومَاهُ دُورِ اَرِنَاشِ ۳۳
 نِيكُوتَرِي نَشِينِ اَرِنَاشِ نَشِينِ نَوْشِينِ نَشِينِ اَحْسَانِي نَشِينِ اَرِنَاشِ ۴۱
 نِيكُوتَرِي نَشِينِ اَرِنَاشِ نَشِينِ بَهِرِي اَحْسَانِي نَشِينِ اَرِنَاشِ ۴۲
 نِيكُوتَرِي نَشِينِ اَرِنَاشِ نَشِينِ بَهِرِي اَحْسَانِي نَشِينِ اَرِنَاشِ ۴۳

۳۴ خبیر ماجرت با عظک خبیر العلوم ما اصلک خبیر الغیام ما فرقه العلام
 خبیر ما درت الایام **درس چهل و نهم** الایماء الادیب
 دلیل عقول الرجال قوله دلیل اصل المرء فعله دلیل غیر الرجل عقفته
 دلیل رزق الرجل ترا **دولة الاشرار** **دولة الفجار** **دولة الاشرار**
 ذاکر الله بحاله ذاکر الله موانیه ذاکر الله نور الایمان
درس چهل و دهم درهم نفع خیر من ینار بصر
 ذهاب العقل بن الهوی **ذهاب البصر** **ذهاب البصر** **ذهاب البصر**
 رأس الفضائل العلیم رأس العیلم المحلہ رأس الخیلم الکظم
 رأس الرذائل الخمد رأس العیوب الخمد رأس الخیلم الخمد
 ربح الله امر عرف **درس چهل و دهم** فدره ولا یغدر
 رَبِّ سَاعٍ لَفَاعِدُ رَبِّ سَاهِرٍ لِرَافِدُ رَبِّ كَلَامٍ كَلَامِ
 رَبِّ كَلَامٍ كَالْحِجَامِ رَبِّ عَادٍ رَبِّ رَاجِحٍ خَاسِرُ

۳۵ بسترین مجربات تو نیست که تو رسد بسترین علوم و علمت که هیچ حال کنی بسترین علوم معلوم علی که مایل باشی
 بسترین ارثی که پدران از **درس چهل و نهم** برای اولاد میگذرانند است
 دلیل خود نمیدمرد قول است دلیل نجابت رد فعل است دلیل غیرت مردحت ادا
 دلیل بسترکاری مردمان است دولت بسترین بیخ خواب است دولت بکره اران جوانی
 خواننده قدیمی با خدا میشت خواننده خدای با خدا میگوید با خدا می رسد با خدا
قرآنی که نفع دهد **درس چهل و نهم** بستر است تو با منی که از یاد او
 برای نفس و شوهه عقل از اهل کند کوری ظاهر بستر است ز کوری قضای با دانی و شومی با فرادار
 بالاترین کلمات دانست کمال انبش بر دباری است کمال بر دباری بر زمین
 بدترین صفات بد حسد بالاترین حسبها کینه است کمال دیش ووری ز زمین
 خدای رحمت کند کسرا که **درس چهل و نهم** بشناسد خود را و از غم خود بیاید
 باشداننده که فورا بنشیند باشداری که خواب باشد باسخی که سوزند و رختند
 باسخی که مثل شیر آرد کند باعادلی که جور کند باسودننده که زبان با

رَبِّ ذَاتِ مَقْصِبٍ (۱) رَبِّ مُؤَدِّ مَصْبِغٍ (۲) رَبِّ عَاطِبِ عَبْدِ السَّلَامِ (۳)

رَبِّ سَالِهِ (۱) **دَرْسِ جَهْلِ ظَهْمٍ** عِبْدَ النَّدَائَةِ

رَبِّ عَطِيٍّ تَطَلَّبِ (۱) رَبِّ طَرِيٍّ يَجُودُ بِالْحَرْبِ (۲) رَبِّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً (۳)

رَبِّ زَهْرٍ هَزَّ عَادَتَهُ (۴) رَبِّ غَيْبِي أَدَلَّ مِنْ نَفْسِي (۵) رَبِّ قَضِيٍّ غَرَّ مِنْ أَسَدِ نَفْسَةٍ

رَبِّ تَجَرُّبٍ جَلِيٍّ حَفِيًّا (۱) رَبِّ أَمْرٍ انْقَلَبَ خَوْفًا (۲) رَبِّ سَاعٍ فِيهَا بَضْرَةٌ

رَبِّ كَادِحٍ **دَرْسِ بِنِجَاهِهِ** لَيْلِ بَنَكْرَةٍ

رَبِّ لَعُونٍ جَلَبَتْ شَرًّا (۱) رَبِّ لَهْوٍ يُوْحِي حُرًّا (۲) رَبِّ قَوْلٍ آتَى مَنْ صَوَّلَ (۳)

رَبِّ قِتْنَةٍ آتَاهَا قَوْلُ (۱) رَبِّ أَمِيَّةٍ تَحْتِ مَنِيَّةٍ (۲) رَبِّ عَمَلٍ أَفْسَدَتْهُ نِيَّةٌ (۳)

رَبِّ عَالٍ قَوْلُهُ عَلَيْهِ (۱) رَبِّ جَاهِلٍ مَجِيٍّ بِهِ (۲) رَبِّ كَلَامٍ جَوَابِهِ نَكْوٌ جَهْلُهُ

رَبِّ نَطْوٍ **دَرْسِ بِنِجَاهِ وَبِهِ** أَحْسَنُ الصَّمْتِ

رَبِّ وَءٍ حَلَبَتْ ذَا (۱) رَبِّ ذَا (۲) رَبِّ انْقَلَبَتْ شَفَاءً (۳) رَبِّ رَجَاءٍ يُوْحِي خَطَا (۴)

رَبِّ زَبَاجٍ قَوْلِ لَيْلٍ (۱) رَبِّ لِسَانٍ أَعْلَى نِسَاءً (۲) رَبِّ خَوْنٍ يَجُودُ بِالْأَمَانَةِ (۳)

بساود اصله صلحی که کار را ضایع میکند بساودستی که ظاهر بر سار است بساکی که باک شود بسا که بسا که بسا که

بساکی که سالم میگردد **دَرْسِ حَمَلِ وَهْمٍ** بسا که بسا که بسا که

بساکی که باک گردد و توفی که مقصود است بسا شادی که سخت نشستی بسا سخنی که نعمت را بایل میکند

بساخرمی که باند و بر میگردد بسا تو بخرمی که دلیل ترا فقیر است بسا فقری که غم ز را آرد

بسا سخنی که آدمی را می اندازد بسا ایستی که خوف بترجمی کرد بسا شخصی که بر ضرر خود بسا

بسا شخصی که می آزارد **دَرْسِ حَامِمٍ** شکر که از خود را

بسا سوده کاری که شریک بد آرد بسا بازی که بوخت اندازد و آرد بسا سخنی که سخت است

بسا فتنه که بر آنچه شده است سخنی بسا آرزو که در تحت فشار مصیبت است بسا عملی که کفایت در وفا میکند

بسا عملی که در شرف می آرد و اهل کند بسا ماوانی که بسا اور نجات است بسا سخنی که جواب افغانی است

بسا خاموشی که نیکوتر است **دَرْسِ نِجَاهِ وَبِهِ** از گفتن

بسا دوانی که مرض آورد بسا دومی که شفا آورد بسا میدی که بجهت میسر میکند

بسا سودمانی که بسندل بر زبان بسا زبانی که ضرر بر انسان می رسد بسا سخنی که نعمتی را بایل میدهد

۳۰ رُبَّ حَرْبٍ جَبِيْثٍ لَفِيْظَةٍ رُبَّ صَبَابَةٍ عَرَبِيَّةٍ مِنْ لُحْفَةٍ رُبَّ عَيْدٍ فَرِيْبٍ مِنْ كُلِّ فَرِيْبٍ

(۱) رُبَّ عَشِيْرٍ **دَرْسِ نِيْجَاهِ وَوَعْرِ** غَيْرِ جَبِيْبٍ

(۲) رُبَّ بَايَعٍ لَمْ يَلِدْهُ اُمُّكَ رُبَّ عِلْمٍ اَدَى اِلَى مَضَلَّتِكَ رُبَّ اَمْرِ غَيْرِ مُؤَمَّرٍ

(۳) رُبَّ زَاوِرٍ غَيْرِ مَرْجُوْحٍ رُبَّ وَاِعْظِ غَيْرِ مَرْتَدٍ رُبَّ عَالِمٍ غَيْرِ مُنْفِعٍ

(۴) رُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ رُبَّمَا عَثَرَ الْمُنْتَفِعُ رُبَّمَا اَدْرَكَ الْعَاجِزُ حَاجَةَ

(۵) رُبَّمَا خَرَسَ الْبَلِيْغُ **دَرْسِ نِيْجَاهِ وَوَعْرِ** عَنْ حِجَّتِهِ

(۶) رَغْبَتُكَ وَرَاهِدِيْكَ ذَلَّ رَغْبَتُكَ فِي السَّجْدِ حَقْلٌ وَاَمِي الرِّجْلِ عَلَي فِذْوِ حِيَابٍ

(۷) رِزْقُ الْمَرْءِ عَلَي فِذْوِ رَيْبِهِ رَيْبَةُ الْعَالِمِ اَعْلَى الْمَلِكِ وَاَمِي الْعَوَاقِبِ نِيْحٌ مِنَ الْمَعَارِطِ

(۸) زَكُوَّةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ زَكُوَّةُ الْحَيَاةِ بَدَلُهُ زَكُوَّةُ الْقُدْرَةِ الْاِضْطِاٰفُ

(۹) اَزْكُوَّةُ الْحَيَاةِ **دَرْسِ نِيْجَاهِ وَوَعْرِ** الْعِيْفَانِ

(۱۰) اَزْكُوَّةُ الظُّفْرِ الْاِخْصَانُ ذَلَّةُ اللِّسَانِ اَنْكَبُ مِنْ اَصْلَابِهِ لِسَانٌ رُبَّنَّ الْمَصَالِحِيَّةِ الْاِخْصَانُ

(۱۱) رُبَّنَّ الرِّيَاسَةِ الْاِقْصَانُ ذَلَّةُ الْعَاقِلِ مَحْذُوْرَةٌ ذَلَّةُ الْجَاهِلِ مَعْدُوْرَةٌ

۳۱ باجنگی که از یک نظر برآید با مجوسی که از یک نظر در دل کاشیده شود بسا دوری که نزدیک است از منزلت ^(۹۶)

بسا عاشد و زوی **دَرْسِ نِيْجَاهِ وَوَعْرِ** که دوست نباشد ^(۱۰۷)

بسا برادری که از راه دوستی بسا عدلی که بوجب کرای است بسا فرماندهی که فرمان نبرد ^(۱۰۸)

بسا سخ کنده که خود منزند بسا پند و منده که خود از سخن بگریزد بسا دانایی که از علم خود نغز نبرد ^(۱۰۹)

بسا پند و کسی که پند ندهد بسا گواه که کسی که پند می دهد بسا و باید عاجز حاجت خود ^(۱۱۰)

بسا گفت شود آدم بلخ **دَرْسِ نِيْجَاهِ وَوَعْرِ** از دل گفتن برای مقصود ^(۱۱۱)

میل تو کسی که از تو دوری میکند چو میل تو در محال از نادانی تو است رای و اندیشه آدم تقدیر او است ^(۱۱۲)

روزی آدمی با دانه قصد دانا شرف عالم بالا آرد شرفها عاقبت امر را ملاحظ کن در ملک ^(۱۱۳)

زکوة دانش آسان است زکوة بزرگی برای زیرستان زکوة توانایی نصاب است ^(۱۱۴)

زکوة زیبانی **دَرْسِ نِيْجَاهِ وَوَعْرِ** عفت است ^(۱۱۵)

زکوة غیروری بگونی لغزش زبان از نزه کار گزرا آرایش و سستی عمل ^(۱۱۶)

آرایش بزرگی و سرداری مال لغزش خود مند موجب موهبت لغزش نادان پند و مده ^(۱۱۷)

سَبَبُ الْعَطِيَّةِ طَاعَةُ الْقَضِيَّةِ سَبَبُ تَرْكِ الْأَخْلَاقِ حَسَنُ الْأَدَبِ سَبَبُ الْفِرْيَةِ الْأَخْلَاقُ
سَبَبُ الْفَقْرِ سَبَبُ الْفَقْرِ دَرَسُ نَجَاهِ بَحْمِ الْأَسْرَافِ

سَوْءُ الْخَلْقِ شَرُّ فَرْقِنِ سَوْءُ السَّبَبِ ذَا دَرَبِنِ سَوْءُ التَّيْبِرِ سَبَبُ التَّوْبِنِ
سَوْءُ التَّيْبِرِ مِفْتَاحُ الْفَقْرِ سُلْطَانُ الْعَادِلِ بَشْرَمْنَا سُلْطَانُ الْجَاهِلِ بَدْمَعْنَا
سَاعَةٌ ذَلِيلٌ لَا يَنْجِي بِعَمَلِهِ سَاعِيْعٌ فَجْرُ الْقَوْلِ شَرُّ الْفَقْرِ سَلْعٌ عَنِ الرَّقْبِ قَتْلُ الطَّرْفِ

سَلْعٌ عَنِ النَّجَادِ دَرَسُ نَجَاهِ شَمْرُ قَبْلُ الدَّادِ

سَأَلَ اللَّهَ تَسْلَمَ الْخُرْمَكَ سَأَلَ النَّاسَ تَسْلَمَ دُنْيَاكَ تَشْرُ النَّاسِ مَنْ يَطْلِمُ النَّاسَ
تَشْرُ النَّاسِ مَنْ يَشْرُ النَّاسَ تَشْرُ الْأَوْلَادِ الْعَانُ تَشْرُ الْأَخْلَاقِ الْكُذْبُ الْبِقَا
تَشْرُ الْخِيَالِ مَنْ يَشْرُكَ بِالْبَاطِلِ تَشْرُ مَنْ صَاحِبَتَا الْجَاهِلِ تَشْرُ الْعِلْمِ عِلْمٌ لَا يَجْعَلُ بِهِ

تَشْرُ أَصْدِقَاءَكَ دَرَسُ نَجَاهِ مَهْتَمُ مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ

تَشْرُ دَرَسُ قَبْلُ أَنْ تَعْرِضَ وَتَكْرِ قَبْلُ أَنْ تَقْدِمَ تَشْرُ الْأَلْفَةَ إِطْرَاحَ الْكَلْفَةِ
تَشْرُ الْمَصَاحِبَةَ فَلْيَلِ الْخَالِفَةَ سَبَبُ الْعِلْمِ الصَّلْفُ سَبَبُ التَّخَاهُ السَّرْفُ

سَبَبُ تَبَاسِي أَوْ مِي فَرَقْتُمْ وَارْتَبَيْتُمْ سَبَبُ خِيَانَةِ حَسَنِ أَدَبِ سَبَبُ عِلْمِي أَرْبَابِ تَوْبَتِ

سَبَبُ فَيْتْرِشْنِ دَرَسُ نَجَاهِ وَحَمِّ سَبَبُ دَرَسِ كَرُونَ

نَقِيٌّ بِدَرَسِ مَرَامِي آتِ نَيْتِ بِدَرَسِي سَتِ نَمَانِي بِدَرَسِي تَبِ مَرِي مَرِي كَرَاتِ
بِرِي تَبِ مَرِي كَرَاتِ بِرِي تَبِ مَرِي كَرَاتِ پادشاه عادل خوشامی و مشهور پادشاه دان عیال انظار
و لایب کساعت با رعیت شونده حرف مفت شرمگین تیه رفیق ان کاه بنون

مسایه را اول شناس دَرَسُ نَجَاهِ وَشَمْرُ انگاه منزل کرن

بَانْدَرِ اَبْتِ مَاشِ مَادِ اَوْفَرِ مَاشِ مَادِ اَوْفَرِ مَاشِ مَادِ اَوْفَرِ مَاشِ مَادِ اَوْفَرِ مَاشِ مَادِ اَوْفَرِ

بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي
بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي

بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي

بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي

بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي

بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي بَدْرِيْنِ مَرِي كَرَاتِ كِي

صَلَحُ الْعَمَلِ صَلَاحُ الْبَيْتِ صَلَاحُ الدِّينِ الْحَيَّةُ صَلَاحُ الْعَيْشِ التَّنْذِيرُ

صَلَحُ الرَّأْيِ دَرَسُ سِجَاهِ هَشْتَمُ بَيْضُ الْمُنْبَثِرِ

صَحْبَةُ الْأَخِي عَذَابُ الرَّجْحِ صَحْبَةُ الْوَلِيِّ الْبَيْتِ الرَّحْمَةُ صِدْقُ الرَّجُلِ عَاقِبَةُ مَرْوَتِهِ

صِبَاغَةُ الْمَاءِ عَلَى قَدَرِ بَابِهِ صَدَقُ الْعَاقِلِ صَدَقَتْ الْبَاهِلُ سَبْرُهُ

ضَادُوا الْجَمْعَ بِالصَّبْرِ ضَادُوا الشَّرَّ بِالْخَيْرِ ضَادُوا الشَّرَّ بِالْعَقَّةِ

ضَادُوا الْقُوَّةَ دَرَسُ سِجَاهِ وَظَمُ بِالرِّفْقَةِ

ضَادُوا الْخَيْرَ بِالضَّرِّ ضَادُوا الْكِبَرَ بِالْوَضْعِ ضَادُوا الْجَوْرَ بِالْعَدْلِ

ضَادُوا الْهَوَى بِالْعَقْلِ ضَادُوا النَّوَاتِي بِالْعَزْمِ ضَادُوا الْقُرْبَ بِالْحَيْرَمِ

ضَادُوا الْعَفْلَةَ بِالْقِيَّةِ ضَادُوا الْعَبَاوَةَ بِالْعَطِيَّةِ ضَادُوا الْعَقْلَ الشَّدْ ضَلَّةً

وَذَلَّةً الْجَهْلِ دَرَسُ شِصْتَمُ اعْظَمُ ذَلَّةً

طَاعَةُ الْهَوَى نَفْسُ طَاعَةُ الدِّينِ غَايَةُ الْجَهْلِ طَغَى الْعَاقِلُ اصْحَمَ مِنْ بَيْنِ الْجَاهِلِ

ظَلَمَ الْحَقَّ مِنْ نَصْرِ الْبَاءِ ظَلَمَ الضَّعِيفَ فَخَسَّ الظُّلْمُ ظَلَمَ الْمُسْتَكْبِرُ اعْظَمَ الْجُرْمِ

درستی کار بد درستی نیست درستی بدن بد است ناموس است زندگانی نیک نیست

رای درست با درس سجاه هشتم پند مشورت است

روح را صحبت است حق صحبت الیم مصابحت با دوست حاصل حیا جان راستی مرو با اندازه مرو است

بر میز مرو با اندازه مرو است صدوق سر عاقل سزاوارست خاموشی دامن پروی است

علیج کنسید بخرج را بکیانی مداوا کنسید شتر را بخونی بر طرف کنسید حرم را بگفتی

سنگی را درس سجاه و همهم بزنی و وقت قبل را نداری

تساعت حرم را از خود دور بر کنی در شکر را بفروسی بعد است دخت ظلم ابوی است

سوی نفس را بنحو مندی محال کنی سستی در کار را بفرم بر طرف کنی بنیان یاد روی با کای است

بیدار می غفلت از خود دور کنی گندی فم را زبیری کی بردارید کمر ای عقل سختی کن کمر است

خواری جهالت درس شصت هم بزرگترین وقت است

فرمانبری سواقی نفس عقل را باه می کند فرمانبری ناسامی با نیست کمان عاقل است تربت است عین

ظلم حق نموده است کسی را بی مال کند ستم بر ناتوان رشتن است ستم بر فرمانبردار گناه بر رشت

ظِلُّ الْكِرَامِ رَعْدٌ هَبْنِي ظِلَّ اللَّيَامِ تَكِدُّ دِينِي ظِلْمُ الْمَرْءِ بُوَيْفُهُ وَبَصْرُهُ

عِنْدَ الْإِيْمَانِ بَكْرُهُ **درس شصت ویکم** الرَّجُلُ إِذْ بَيَّهَانَ

عِنْدَ التَّوْبَةِ نَدْبٌ هَبِ الْإِحْفَاءُ عِنْدَ ظَاهِرِ التَّوْبَةِ بَكْرُ الْخُتَا عِلْمُ الْمُؤْمِنِ فِي عَمَلِهِ

عِلْمُ النَّافِقِ فِي لِسَانِهِ عِلْمٌ بِالْأَعْمَالِ كَثِيرٌ بِالْأَمْرِ عِلْمٌ بِالْأَعْمَالِ كَفْوَسٌ بِالْأَمْرِ

عِلْمٌ لَا يَنْفَعُ كَدًّا وَلَا يَنْفَعُ عَقُوبَةُ الْعُقَلَاءِ النَّبُوْحُ عَقُوبَةُ الْجَهْلَاءِ

عِنْدَ إِتْدَادِ الصَّرِيحِ **درس شصت و دویم** نَبَذَ وَمَطَالَعِ الْقُرْآنِ

غَايَةُ الدِّينِ الْإِيْمَانُ غَايَةُ الْإِيْمَانِ الْإِيْمَانُ غَايَةُ الْإِيْمَانِ الْإِيْمَانُ غَايَةُ الْإِيْمَانِ الْإِيْمَانُ

غَايَةُ الْإِيْمَانِ الْإِيْمَانُ غَايَةُ الْإِيْمَانِ الْإِيْمَانُ غَايَةُ الْإِيْمَانِ الْإِيْمَانُ

عَضُّ الطَّرْفَيْنِ مِنَ الْمَرْءِ **درس شصت و سه** غَرَضُ الْحَقِّ الرَّشَادُ غَرَضُ الْبَطْلِ الْقِتْلَانُ

غَيْبَةُ الْإِكْبَالِيسِ **درس شصت و چهارم** غَيْبَةُ الْإِكْبَالِيسِ

غَيْبَةُ الْإِكْبَالِيسِ غَيْبَةُ الْإِكْبَالِيسِ غَيْبَةُ الْإِكْبَالِيسِ

زندگی در سایه کریم کوارت زنگی در سایه سیم دردی است بیدار غم کرون مرد آینه میکند در مهاباد

وقت امتحان معلوم **درس شصت و یکم** شود و تمام انسان که مروج است نامزد موم

وقت سختی و فشار گرفته نامرفع شود وقت اقبال درو کرد و نعمت خود را بخورد دانش مؤمن در عمل است

دانش منافق و دور و در زبان است دانش سهل مثل درخت بی ثمر است دانش سهل مثل شکر است

دانشی که نفع زمانه مثل دانی است که سالیان باز و خواست عاقل با شاره باز و خواست جاهل بطریق کار

وقتی راههای شرفت کار **درس شصت و دویم** بسته شد راه فرج باز خواهد

پایان آموختن است پایان آموختن است پایان آموختن است

پایان صافی درون باقی است عطا کردن آنچه را که هست نهایت اعتراف بند استن نهایت بند

چشم پوشیدن در عیب خود غرض آدم راست را نهانی حق است غرض شخص راست را نهانی با

غسیت زیر کان **درس شصت و سوم** گفتاری حکمت و فلسفه است

پس از مردن هر کس با شاره اندر در فرصت از دست دادن با حسرت است در کوشش روزگار بند است

در سکوت که خلقت درون است در هر دیدنی ندی است در هر تحریر ندی است

بِكُلِّ حَسَنَةٍ مُتَوَبَةٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَفْوَةٌ فِي الشَّدَاةِ يُجْزِي الصَّادِقِينَ

فِي الصُّبْحِ يَلْبَسُ حُسْنَ دَرَسِ نَصِيحَتِهَا مَوَاسَاةِ الرَّقِيقِ

فِي الصَّبْرِ الظُّعْرُ (١) فِي الزَّمَانِ الْعَبْرُ (٢) فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ

فَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ (٣) فَكِرُ الْعَاقِلِ هِدَايَةٌ (٤) فَكِرُ الْجَاهِلِ غَوَايَةٌ

فَضْلُ الرَّجُلِ بِعَرَفِ بْنِ قَوْلِهِ خَيْرُ الْمَرْءِ بِفَضْلِهِ لَا بِأَبَا (٥) فَقَدْ الْإِحْيَاءُ عَزَبَةٌ

فَقَدْ الْوَلَدُ دَرَسِ نَصِيحَتِهَا مَحْرَفُ الْكَيْدِ

فَقَدْ بَزَلَ الْحَلِيمُ (١) فَذَبْرَهُوَ الْحَكِيمُ (٢) فَذَبْكَبُوا الْجَوَادُ

فَقَدْ بَدَّلَ الْمَرَادُ (٣) فَذَبْرُهَا جِي الْبَلِيَّةُ (٤) فَذَبْرُهَا الرِّزْقِيَّةُ

فَقَدْ بَعْدَ الْقَرِيبِ (٥) فَذَبْرُهَا الصَّلِيبُ (٦) فَذَبْرُهَا أَنْصَابُ الْمُسْتَرْشِدِ

فَقَدْ أَخْطَأَ دَرَسِ نَصِيحَتِهَا الْمُسْتَيْدُ

فَقَدْ أَبْطَأَ الْمُتَخَدُّ (١) فَذَبْرُهَا الْمَخْبِرُ (٢) فَذَبْرُهَا الْمَحْرُومُ

فَقَدْ أَبْصَرَ الْمَظْلُومُ (٣) فَذَبْرُهَا الضَّرُّ (٤) فَذَبْرُهَا الصَّبْرُ

در هر ساعتی پاداشی است در هر کتابی جانانی است وقت ذکر قاری شانه می شود

در وقت غمی است در س نصیحت چهارم مواساة رفیق معلوم می شود

در یکسانی فروری است در روش در کار بندگی اگر کار او خوبست و بدست

اگر کار او بدست خود بر آید فلتره دندرا سناست اندیشه نادان گمراهی است

فضل آدمی ز قول و ساقیه شرف بر فضل اوست مفارقت دوست آدمی را می کند

مفارقت دوست در س نصیحت پنجم بکار آدمی سوزاند

گاه شخص بر او بارانگرا گاه شخص او را نش منتهیاء کرد

گاه انسان مقصود خود را گاه بلیه ناکافی او میسر آید

گاه دور نزدیک کرد گاه سخت نرم شود عاقبت جوینده یابنده است

عاقبت خردمین و مستبد در س نصیحت ششم بقصود خویش نرسد

گاه گوشه نشین بل شود گاه در کوشش غار کرد گاه محروم نعمت برسد

گاه مظلوم منصور آید گاه اندوه بایدار باشد گاه صبر نایاب بود

۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰

کفی بالبرکات ان تدرج معاً ^(۷) کثرة الکلام بمثل التمع ^(۸) کثرة الاصلاح ^(۹) نوجب المنع ^(۱۰)

کثرة الاعتذار ^(۱۱) درس مفصله ^(۱۲) نغطم الذنوب ^(۱۳)

کثرة الوفا نفاق ^(۱۴) کثرة الخلاف شقاق ^(۱۵) کن فینما کن غیباً ^(۱۶)

کن منوکلان کن مکفیاً ^(۱۷) کما ندین ندان ^(۱۸) کما نغین نغان ^(۱۹)

کما نرحم نرحم ^(۲۰) کما نواضع نغطم ^(۲۱) کما نرجوا حفت ^(۲۲)

کما نلتهن ^(۲۳) درس مفصله او بکر ^(۲۴) عفت ^(۲۵)

کما نغندم نجد ^(۲۶) کما نزرع نخصد ^(۲۷) لیکل هیم فدرج ^(۲۸)

لیکل ضیفی مخرج ^(۲۹) لیکل اجل کتاب ^(۳۰) لیکل حسنه ثواب ^(۳۱)

لیکل ناجم اول ^(۳۲) لیکل داخل دهه ^(۳۳) لیکل عینه اباب ^(۳۴)

لیکل قول ^(۳۵) درس مفصله او بکر ^(۳۶) جواب ^(۳۷)

لیکل حی ذاء ^(۳۸) لیکل علیه دواء ^(۳۹) لیکل امیل غدود ^(۴۰)

لیکل اقبال اذار ^(۴۱) لیکل نفس حیا ^(۴۲) لیکل ظالم انفسام ^(۴۳)

وزیر کی آدمی کفایت میکند که معایب را زیاد و حرف و دل کوشش و خست نماید ^(۱) هر از زیاد انسان را نفع از قدم ^(۲)

عذر زیاد ^(۳) درس مفصله ^(۴) کناه بزرگ میگرد ^(۵)

زیاد عمر ای نمودن دلیل بر دورویی است ^(۶) زیاد مخالفت کردن دلیل ^(۷) قانع باش تا تو انگر کردی ^(۸)

توکل کن تا حاجت روا شود ^(۹) شروع مجازات بی مجازاتی ^(۱۰) بر قسم ماری کنی یا نه ^(۱۱)

بر نوع رحم کنی بر قسم مری ^(۱۲) بر قسم قوتی کنی بزرگ خواهی ^(۱۳) شروع امیدوری ^(۱۴)

بر قسم شورت ای ^(۱۵) درس مفصله او بکر ^(۱۶) عفت و استیلاش ^(۱۷)

مرقد پریش فرستی بیایی ^(۱۸) شروع بجاری بروی ^(۱۹) در سن اندوی شادی است ^(۲۰)

در پی بر تنگ کشی است ^(۲۱) هر وعده را نوشته است ^(۲۲) بر احسانی را یاد ای است ^(۲۳)

هر طلوعی را غروب است ^(۲۴) هر داری را خوبی و خصلی است ^(۲۵) هر رقی را آمدنی است ^(۲۶)

هر سخنی را ^(۲۷) درس مفصله او بکر ^(۲۸) جوابی است ^(۲۹)

هر زنده را دردی است ^(۳۰) بر مرضی را دوائی است ^(۳۱) هر امید را زاری است ^(۳۲)

هر اقبالی را اوباری است ^(۳۳) هر جانی را مردنی است ^(۳۴) بر تمکاری را است ^(۳۵)

۵۲ لِكَلِّ امْرَأَةً اَدَبٌ (۱) لِكَلِّ شَيْءٍ سَبَبٌ (۲) لِكَلِّ صِنْدَلَةٍ عِلَّةٌ

لِكَلِّ كَثْرَةً **درس هفتم مفرد و جمع** مِثْلَةٌ

لِكَلِّ دَوْلَةٍ بُرْهَةٌ (۱) لِكَلِّ جَمْعٍ فَرْقَةٌ (۲) لِكَلِّ كَبَدٍ حَرْفَةٌ

لِكَلِّ شَيْءٍ جِبَلَةٌ (۳) لِكَلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ (۴) لِكَلِّ امْرَأَةٍ مَعَالٌ

لِكَلِّ شَيْءٍ اَفَةٌ (۱) لِكَلِّ شَيْءٍ غَابَةٌ (۲) لِكَلِّ امْرَأَةٍ بَوْمٌ لَا يَبْعُدُ

لِكَلِّ اَحَدٍ سَائِقٌ **درس هشتم مفرد و جمع** مِثْلَةٌ

لِلْحَيِّ دَوْلَةٌ (۱) لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ (۲) لِلْكَلَامِ اَفَاتٌ

لِلتَّكْلِمْ اَوْفَاتٌ (۳) لِلْبَاغِي صَرْعَةٌ (۴) لِلصِّدْقِ بَجْعَةٌ

لِلْاَغْبَارِ نُفْرٌ لَا مَنَّا (۱) لِلشَّدَائِدِ نَدْحٌ الرَّجَالُ (۲) لِلكَيْسِ فِي كُلِّ شَيْءٍ اِنْقَاظٌ

لِلْعَافِلِ فِي كُلِّ **درس نهم مفرد و جمع** عَمَلٌ اَزْبَانٌ

لِسَانُ الْعَافِلِ وَدَا فِلسُ لِسَانُ الْجَاهِلِ مَضَاحٌ جَنَفُهُ لِسَانُ الْعَمَلِ الصِّدْقُ

لِسَانُ الْجَهْلِ الْخَرْنُ لِسَانُ الْمُفْضَرِ ضَبْرٌ لِسَانُكَ بِقَبْضِهِ مَاعُوذُ

هر مردی را ادبی است ^{۹۷} هر خری را سبی است ^{۹۸} هر کرای را عشی است ^{۹۹}

هر بسیاری را **درس نهم و سوم** کمی است ^{۱۰۰}

هر دولتی را زمانی است ^{۹۱} هر جمعی را پریشانی است ^{۹۲} هر کبری را نوزشی است ^{۹۳}

هر خری را چاره است ^{۹۴} هر جانی را سستی است ^{۹۵} هر کاری را نایابی است ^{۹۶}

هر خری را انقی است ^{۹۷} هر خری را نپایانی است ^{۹۸} هر مردی را اجلی است که از آن بگذرد ^{۹۹}

هر کسی را اصل گشته است **درس دهم و چهارم** بظرف خود ^{۱۰۰}

حق را دولتی است ^{۹۱} باطل را بختی است ^{۹۲} سخن را آفاتی است ^{۹۳}

سخن کو را او قلمی است ^{۹۴} سرکش را زماور است ^{۹۵} راستی را در دولتی است ^{۹۶}

از برای پند مثل زود مشو ^{۹۷} از برای روز سختی مردان ^{۹۸} زیر کان را در هر خری است ^{۹۹}

عاقلان **درس یازدهم و پنجم** زحمتی و ریاضتی است ^{۱۰۰}

زبان خردمند درین است ^{۹۱} زبان نادان کجده تباہی است ^{۹۲} زبان دانش راستی است ^{۹۳}

زبان نادانی الجبی است ^{۹۴} زبان مقصر کوتاه است ^{۹۵} زبان و آنچه را عادت است ^{۹۶} ^{مطلبه}

۵۴ لِسَانُ الْحَالِ صِدْقُ الْمَقَالِ لِسَانُ الْبِرِّ بَابُ سَفَةِ الْجَهَالِ لَذَّةُ الْكِرَامِ فِي الْإِطْعَامِ
لَذَّةُ اللَّثَامِ **درس هفتاد و ششم** فِي الطَّعَامِ

- (۱) مَنْ آمَنَ آمِنٌ (۲) مَنْ أَبْغَضَ أَحْسَنُ (۳) مَنْ اسْتَلَمَ سَلِمَ
- (۴) مَنْ لَعَلَّمَ عَلِمَ (۵) مَنْ اعْتَزَلَ سَلِمَ (۶) مَنْ عَقِلَ فَهِمَ
- (۷) مَنْ عَرَفَتْ كَتَّ (۸) مَنْ عَقِلَ عَقَتْ (۹) مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ أَهْلَلَّ

(۱۰) مَنْ سَأَطَنَهُ **درس هفتاد و هفتم** نَامَتَلَّ

- (۱) مَنْ عَمِلَ بِالْحَيِّ عَمِيَ (۲) مَنْ رَكِبَ الْبَاطِلَ نَدِمَ (۳) مَنْ مَلَكَ هَوَاهُ ضَلَّ
- (۴) مَنْ مَلَكَ الطَّمَعُ ذَلَّ (۵) مَنْ فَتَلَّ ذَلَّ (۶) مَنْ عَجَلَ ذَلَّ
- (۷) مَنْ أَكْثَرَ مَلَّ (۸) مَنْ تَكَبَّرَ قَبِيهَ طَلَّ (۹) مَنْ تَهَوَّرَ نَدِمَ

(۱۰) مَنْ سَتَلَ **درس هفتاد و هشتم** عَلِمَ

- (۱) مَنْ تَوَفَّرَ تَوَفَّرَ (۲) مَنْ تَكَبَّرَ حَفِيذَ (۳) مَنْ نَالَ اسْتَطَالَ
- (۴) مَنْ عَقِلَ اسْتَطَالَ (۵) مَنْ عَلِمَ عَمِلَ (۶) مَنْ بَدَّلَ مَالَهُ جَبَلَ

زبان حال و دل صدق کلمات زبان احسان باریسیدار و باری ذلت بزرگان طعام خوردن

لذت پختن طعام **درس هفتاد و هفتم** طعام خوردن است

- (۱) هر کس میان غذا آورد این شد (۲) هر کس دست فمید احسان کرد (۳) هر کس مسلمان شد رستگار گردید
- (۴) هر کس آموخت دانست (۵) هر کس گوشه گرفت بهایی یافت (۶) هر کس خردمند شد یافت
- (۷) هر کس معترف آموخت از بدی بیگانه شد (۸) هر کس خردمند گشت پسر از کار کرد (۹) هر کس حسن ظن بد کرد گشت

هر کس بدگمان شد **درس هفتاد و هشتم** باندیشه افتاد

- (۱) هر کس عن سخن کرد غضبت بر او (۲) هر کس سوار باطل شد پشیمان گشت (۳) هر کس سواهی سخن و سلسله گشت
- (۴) هر کس بر او طمع غالب آید نیک گشت (۵) هر کس در تعجب سخن کرد ذلیل شد (۶) هر کس شتاب کار کرد لغو شد
- (۷) هر کس زیاد گفت طول شد (۸) هر کس در بزرگی شمرد کوچک گشت (۹) هر کس متهور شد پشیمان گشت

هر کس پرسید **درس هفتاد و نهم** نصیحت

- (۱) هر کس متوجه گشت بزرگ گشت (۲) هر کس کردن گشتی کرد کوچک گشت (۳) هر کس بجا رسید زبان دراز شد
- (۴) هر کس خردمند شد بزرگ گشت (۵) هر کس دانست عمل کرد (۶) هر کس بخشش کرد بزرگ گشت

۵۷ ^(۷۷) مَن حَلَمَ أَكْرَمَهُ ^(۷۸) مَن اسْتَجَبَى حِرَةً ^(۷۹) مَن تَوَكَّلَ كَفَى ^(۸۰) مَن فَعِيَ غَنَى
درس هفتاد و نهم

۱۰ مَن عَفِيلَ جَهْلٍ ^(۸۱) مَن جَهَلَ أَهْلَهُ ^(۸۲) مَن ظَلَمَ أَظْلَمَ
۱۱ مَن حَفِنَ نَفْسَهُ عَظُمَ ^(۸۳) مَن انْضَفَ انْضَفَ ^(۸۴) مَن أَحْسَنَ الْمَنَالَ شَعَفَ
۱۲ مَن طَاعَ رَبَّهُ مَلَكَ ^(۸۵) مَن أَطَاعَ هَوَاهُ هَلَكَ ^(۸۶) مَن هَابَ خَابَ
درس هشتادم ^(۸۷) مَن فَصَرَ عَابَ

۱۳ مَن تَصَبَّرَ تَطْمِنَ ^(۸۸) مَن بَعَلَ بَعِثَ ^(۸۹) مَن عَاشَ مَاتَ
۱۴ مَن أَجَلَ هَلَكَ ^(۹۰) مَن جَادَ سَادَ ^(۹۱) مَن نَقَمَ ارْزَادَ
۱۵ مَن عَلِمَ اهْتَدَى ^(۹۲) مَن اهْتَدَى بَحَى ^(۹۳) مَن مَدَحَكَ فَتَدَجَّكَ
۱۶ مَن بَصَرَ عَيْبَكَ ^(۹۴) **درس هشتاد و یکم** فَتَدَجَّكَ
۱۷ مَن نَحَلَكَ فَتَدَجَّكَ ^(۹۵) مَن مَدَّكَ فَتَدَجَّكَ ^(۹۶) مَن فَعِيَ بِرَأْبِهِ هَلَكَ
۱۸ مَن اسْتَارَ الْعَافِلَ ^(۹۷) مَن صَدَّقَ اصْلَحَ ^(۹۸) مَن كَذَبَ افْتَدَرَوْنَهُ

۵۷ ^(۷۷) مَن حَلَمَ أَكْرَمَهُ ^(۷۸) مَن اسْتَجَبَى حِرَةً ^(۷۹) مَن تَوَكَّلَ كَفَى ^(۸۰) مَن فَعِيَ غَنَى
برکن دیاری کرد بزرگ شد برکن حیا کرد از روزی محروم گشت
برکن خدایتان نمود سبک گشت

۱۰ مَن عَفِيلَ جَهْلٍ ^(۸۱) مَن جَهَلَ أَهْلَهُ ^(۸۲) مَن ظَلَمَ أَظْلَمَ
برکن خفت کرد نادان گشت برکن نادان گشت حاصل شد برکن ظلم کرد ظلم دید
برکن خود را که حکم شمر بزرگ شد برکن داد و داد او را گرفت برکن حاجت و اگر گرفت
برکن بی رویی ضایع کرد خدایتان برکن بی رویی برای خود بلاک گشت برکن بزرگی را بجزیت آورد

۱۲ مَن طَاعَ رَبَّهُ مَلَكَ ^(۸۵) مَن أَطَاعَ هَوَاهُ هَلَكَ ^(۸۶) مَن هَابَ خَابَ
برکن در کار خود کوتاهی ورس **شتاوم** کرد خود را فصیح نمود
برکن صبر کند فطرباید برکن عجل کند بغرور برکن زنده است بی سو
برکن تو را از بدی زدارد و برکن بخشش کرد بزرگ شد برکن اوست شریک
برکن اوست راه رفت گرفت برکن راه رفت گرفت برکن تو را مدح کند تو را بلاک گشت

۱۵ مَن بَصَرَ عَيْبَكَ ^(۹۴) **درس هشتاد و یکم** فَتَدَجَّكَ
برکن عیب را بگفت ورس **شتاد و یکم** تو را بندد او است
برکن تو را بندد او تو را بزرگ کند برکن دست تو را از استیجاب برکن عقیده خود را بگردد
برکن با عقل مشورت کرد برکن راستی شناسد کرد و برکن راستی شناسد کرد و

۵۸ من لیس الله انشاء نفسه من ساء خلفه عند نفسه من خادع الله خديع

من صارع **درس هشاد و دوم** الحق صريح

من دخل الشفاء حوض من صاحب العقل و فر من اسنان الرجال فل

من جعل موضع قلبه ذل من عرف نفسه فقد عرف ربه من كثر صحبه مات قلبه

من اظهر عداوته فل كبه من وافق هواه خالف من قوي هواه ضعف عمره

من ساء ظنه **درس هشاد و سوم** ساء و عهده

من صنع حبه قوي صيده من ركب حبه فهدته من تاخر بغيره تقدم بغيره

من ساء تدبيره بطل بفر من كثر اختياره فل عتا من ساء اختياره فحمت ناره

من يخرج القصر ذرك من غاص القصر من من ظن بك خيرا صدق ظنه

من رجاك فلا **در جمل** حبيب امله

کارخانه استاد الاقامتها
علی اصغر خان باهتاج صاحب افغان
مهدی احسن خان

برکن صدای او را موش کند خود را فراموش کرد برکن منقش شد خود را بعد از آن

برکن خدای زو از آنکی ورس **مسا و دوم** از سر در آید

برکن در بلدان اهل شود که چاک کرد برکن باخرو مندان نشند تو شود برکن خوار کند خود مندر بارانی

برکن مانی که پامی کمی میکند او دل کرد بر خود را تا سد خدای را شناخت برکن باو بخندد اول در مرده است

برکن اظهار دشمنی کند که او کم باشد برکن بر روی سواد نفس کند از راه برکن سواد نفس او زیاد باشد او کم

برکن مکان باشد **درس مسا و سوم** خیالات او نبرد است

برکن کوشش او کم باشد همین قوی شود برکن کوشش او زیاد باشد بر زمین ساقط برکن تیرا تقصیر از او می شود

برکن بسیار بود باشد بیان تقریر با دل برکن بیشترند ز قیمت لغزش او کم برکن عمل بتقار کرد اما از او می آید

برکن بشد ناگوار بر ارزان تر کار بر او با برکن قوی است آورد از غصه آسایش برکن تو حسن بنی است برکن

برکن سواد بود او را محسوم کن **سنت**

در مسامرت این آفل سینه حسن الشیر مصدق

دکاتب محمود بن محمد حسن

